

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ طَاهِرِينَ»

«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲۷) لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۲۸) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳۰) فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» (۳۱)

(ترجمه آیه ۲۷): تلاوت کن بر آن‌ها «نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ» آن خبر مهم را، به آن خبر مهم «نَبَأَ» می‌گویند؛ یعنی خبر مهمی است این خبر از دید خدا. حرف، حرف مهمی است که حالا رمز گره این آیه به آن نبأ عظیم که امیرالمؤمنین می‌فرماید: ما نبأ عظیم هستیم، این که چرا از این داستان به عنوان نبأ یاد می‌کند و این تقارب لغوی یا لغتی که خدا می‌خواهد درست کند این را به عنوان یک خبر مهم در این جا ذکر می‌شود. «نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ»؛ به حق این نبأ و این خبر مهم گفته شود. اگر این باء «باء ملابست» باشد؛ یعنی در مصاحبت و ملابست حق گفته شود یعنی این داستان به عنوان داستان حق گفته شود، به دلیل این که این داستان در کتب دیگر هست، اما داستان در این کتاب به صورت و با ویژگی‌های دیگری آمده است. با اسرئیلیات‌ها این داستان مخلوط شده است و گفته شده است، اما تو این نبأ را به عنوان، حق برای آن‌ها تلاوت کن، این داستان را حقانی تعریف کن. «إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا»؛ زمانی که این‌ها یک قربانی را قربانی کردند. قربانی گفته نشده است برای این که اسم جنس است، و الا باید گفته می‌شد «قَرَّبَا قُرْبَانَيْنِ» و به نظر می‌رسد که هر دو نفر آن‌ها یک قربانی کردند. البته مانعی ندارد که به این صورت فهمیده شود، اما چون ما به این‌ها به عنوان داستان‌های از پیش تعیین شده‌ای نگاه می‌کنیم، یک راه این است که

«إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا» یعنی یک قربانی را دو نفری قربانی کردند، اما این قسمت آن مهم است که دارد:

«فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ»؛ که قربانی یکی می‌تواند قبول شود و یکی قبول نشود!

یعنی به این صورت نیست که این یک قربانی یا کامل قبول می‌شود یا نمی‌شود!

انجام این فعل، این جهاد از یک نفر قبول می‌شود، از یک نفر قبول نمی‌شود با این که یک

ماهیت دارد؛ یعنی این‌ها رفتند و مجاهده کردند، از این قبول می‌شود و از آن قبول نمی‌شود. حال

اگر داستان‌ها را نخواهیم قاطی کنیم خوب می‌گوییم «إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا»؛ هرکدام یک قربانی کردند

اشکالی ندارد! می‌توانیم بگوییم اسم جنس است، من باب اسم جنس، مفرد و مثنی ندارد.

«فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ»؛ از یکی قبول می‌شود و از دیگری قبول نمی‌شود

آن به صورتی است که می‌فهمد که قبول نشد؛ یعنی حتماً باید بفهمد که قبول نشد «قَالَ

لَأُفْتَلَنَّكَ»؛ آن زمان می‌گوید که من حتماً تو را می‌کشم «قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»

اگر این‌ها را هابیل و قابیل بدانیم، هابیل به قابیل این جمله را می‌گوید با این که این‌ها معصوم

نیستند، ولی طبق همان بحثی که عرض شد که اگر قرآن چیزی را در پایان به عنوان حکم منفی

ذکر نکند یعنی آن جمله مورد قبول واقع شده است، «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» که این جمله

یکی از جمله‌های بسیار کلیدی قرآن است که خدا عمل را فقط از متقیان قبول می‌کند،

پس یک بحثی را باید راجع به قبولی عمل، که چه عملی قبول می‌شود و چه عملی قبول

نمی‌شود، حسن فاعلی و حسن فعلی آن به چه صورت است؟ بحث ربا در این جا چه بحثی دارد؟

این یک بحثی است که انشاءالله با هم در این آیات با هم دنبال کنیم.

(۲۸): «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأُقْتَلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ

الْعَالَمِينَ»؛

هابیل به قابیل می گوید که: اگر تو بسط ید به سمت من کنی، دست به سمت من بگشایی که من را بکشی، من آنی نیستم که دست به سمت تو دراز کنم که تو را بکشم و اصرار هم داریم که به همین صورت معنا شود!

علامه فرمایشی این جا فرمودند و به نظر نمی آید که قریب التام باشد.

«إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»؛ من از خدای عالمیان می ترسم.

(۲۹): «إِنِّي أُرِيدُ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ

الظَّالِمِينَ»؛ من می خواهم که تو «بوء» کنی و جاگیر شوی «تبوء» بکشی، جاگیر شوی اسم من را و اسم خود را، ریشه ی «بوء» را بعد دوباره در آیات معنی می کنیم «بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ»؛ گناه من و تو را با هم به دوش بکشی «فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» آن زمان از اصحاب دوزخ شوی من این را می خواهم «وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ»

(۳۰): «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ به خود قبولاند تا به رغبت

برادر خود را بکشد و او را کشت، و از خاسرین شد.

(۳۱): «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ

أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»

خدا هم یک کلاغی را مبعوث کرد، کلاغ را خدا مبعوث کرد یعنی به عنوان رسالتی که به

عهده ی این کلاغ بود کلاغ را مبعوث کرد که «يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ»؛ روی زمین را بکاود و جستجو

کند «لِيُرِيَهُ»؛ تا این که به او ارائه بدهد «كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ»؛ تا این که به چه صورت مؤارات و

دفن کند، این «سَوْأَةَ»؛ بدن برادرش را. می خواست بدن او را دفن کند. («سَوْأَةَ» معنی دیگری هم

دارد)، «قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ»؛ آیا من عاجز هستم که مثل این غراب

باشم «فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي»؛ تا بدن برادر خود را دفن کنم «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»؛ آن زمان از

نادمین شد.

مقدار زیادی مطلب در این جا وجود دارد.

(سؤال) شاید این معانی را قرآن در یکدیگر اشراک کند؛ یعنی دو قربانی آورده باشند، با حفظ مسئله‌ی ادبی که دو نفر هم می‌توان گفت: «إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا». نکته‌ی دیگر آن که قرآن می‌خواهد داستان را به صورتی که خود می‌خواهد بیان کند که بتواند حاوی معانی دیگری باشد، حتی تحمل این معنا را پیدا کند یعنی حتی اگر دو قربانی آورده باشند. آن چه که در روایات وجود دارد، معلوم می‌کند که قربانی صرف کشتن یک حیوان نیست که به آن بگویند قربانی؛ برای این که یکی از آن‌ها گندم آورده که به این هم قربانی می‌گویند، قربانی یعنی «مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعَبْدُ إِلَى الْمَوْلَاهُ»؛ قربانی آن چیزی است که با آن تقرب پیدا می‌کنند، ولی این معنی را به این صورت گفته است که بتواند در خود آن را تحمل کند. اگر یک کاری را مجموعاً کردند باز هم به این صورت است که «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ».

برای توضیح این مطلب آیه‌ی ۳۷ سوره مبارکه حج، ص ۳۳۶ را بیاورید! می‌فرماید که:

«لَنْ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَيَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ»

مکانیسم شناسایی فقرا با پیوندهای عمیق خانوادگی

اول در آیه ۳۶ می‌گوید: وَالْبَدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ این شتران را بکشید و این‌ها شعائر الله است و بحث‌های مهمی است که از آن می‌گذریم! «فَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ»؛ نام خدا را ببرید «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا»؛ وقتی جنوب آن‌ها؛ یعنی پهلوی آن‌ها به زمین خورد؛ یعنی کشته شدند «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ»؛ به قانع (غیرسائل) و معتر (سائل) به هر دو بدهید؛ هم به کسانی که اهل درخواست نیستند بدهید و هم کسانی که اهل درخواست هستند؛ یعنی بعضی هستند که ندارند آبرو هم نمی‌گذارند، پس اگر به این صورت باشد

مکانیزم شناسایی غیرسائل و قانع باید وجود داشته باشد، «وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ»؛ گاهی کسی معتر است و می‌آید عریان حرف خود را می‌زند و خواسته‌ی خود را می‌گوید از طریق کمیته‌ی امداد و غیره، اما خیلی‌ها هستند که ندارند و قانع هستند. ندارند و روی تقاضا هم ندارند. این است که باید مکانیزم شناسایی این‌ها وجود داشته باشد؛ یعنی آن‌قدر پیوندها قوی باشد، لازمه‌ی پیوند عمیق است که شما فامیل خود را شناسایی کنی؛ مثلاً دختر خاله‌ی طرف است، بچه دارد و یک کسی است که در زندگی آن‌ها مشکل وجود دارد شما می‌بینید که می‌خواهد دختر خود را هم شوهر دهد، خوب معلوم است در حال حاضر در زندگی مشکل دارد. آیا حتماً باید بیاید و به شما بگوید که من در حال حاضر مشکل دارم؟ بگوید: می‌شود من دست خود را دراز کنم و شما مسکوکاتی در دست من بگذارید و من بروم و مشکل خود را حل کنم؟! شما یک چنین توقعی از این آدم دارید؟ همین مقدار که می‌دانی، باید بروی ردّ آن را بزنی و به طوری که کسی متوجه نشود؛ دست چپ بدهد و دست راست نفهمد، مشکل او را حل کنی! برخی هستند که قانع هستند. حواس ما به این نکته باشد!

(سؤال) قانع به معنی کسی است که ندارد و اهل درخواست هم نیست. قانع را باید ببینیم که لغت راجع به آن چه می‌گوید، قانع به آدم‌های دارایی نمی‌گویند که داشته‌ی خود را دوست می‌دارند به این آدم در لغت، قانع نمی‌گویند. این‌ها رهنی‌های زبان فارسی است که در فارسی مثلاً قانع اعم است از این که طرف دارد یا ندارد! ولی خیلی وقت‌ها دقت کردیم که ما حتی لغت فارسی قانع را در مورد کسی استفاده می‌کنیم که ندارد؛ مثلاً می‌گوییم: خیلی طرف قانع است! قانع است یعنی چه؟ یعنی نه این که خانه‌ی آن‌ها استخر دارد و واقعاً آدم قانعی است خانه‌ی آن‌ها استخر دارد یا این که در شمال ویلا دارند این دیگر چه قانعی است؟! اصلاً این را به عنوان قانع قبول نمی‌کنیم! ما که دنبال خود لغت نمی‌گردیم و ببینیم که در لغت این کلمه، «فَقْرَ» آمده است یا نیامده است؟! اگر «فَقْرَ» در آن نیامده باشد، باید ببینیم ظهور لغت چیست؟ و چه معنی

در لغت اخذ شده است؟! لذا دستور به اطعام را ممکن است با اطلاقات دیگری شما آن را حل کنید! من به نتیجه‌ی فقهی کاری ندارم، شما با اطلاقات مثلاً اطعام، ممکن است آن بحث را حل کنید که آدم از رَحِم خود هم پذیرایی می‌کند، از این و آن هم پذیرایی می‌کند؛ مثل بعضی که اصرار دارند که افطاری به کسانی بدهند که نمی‌توانند افطاری بخورند، در صورتی که افطاری دادن اعم از این است که آدم به رحم خود، به رفقا، به همه‌ی این‌ها افطاری بدهد؛ **ولو بِشِقِّ تَمْرَةٍ**؛ ولو با یک تکه خرما.

شما به یاد دارید در مورد روایات امیرالمؤمنین که با هم خواندیم می‌گوید: اگر خانه‌ی بزرگی داری، ضیف دعوت کن! رحم را جمع کن! آن موقع این خانه‌ی بزرگ به درد آخرت تو می‌خورد. اول گفتند خانه‌ی تو بزرگ است، چه می‌کنی با سه عدد دار(خانه)؟ تو به این خانه در آن طرف بیشتر محتاج هستی تا این خانه. البته اگر می‌خواهید با همین خانه هم به بهشت بروید می‌شود مهمان دعوت کن! بیایند، بخورند، اسراف نکنند، تعدی نکنند. اطلاقات دیگر مانع نیست.

سطح فعل به خدا نمی‌رسد، ملکوت فعل به خدا می‌رسد

«لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا» این به خدا نمی‌رسد. ببینید این سطح فعل به خدا نمی‌رسد، ملکوت فعل به خدا می‌رسد و گرنه «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا» نه گندم آن، نه جو آن، نه کمک درسی شما به کسی، نه کمک جهادی شما به مستضعفین عالم، سطح فعل هیچ‌کدام از این‌ها به خدا نمی‌رسد، افعال خدا که مادی نیست که مواجه با افعال شما شود. مواجهه با افعال شما نیست لذا از این کاری که شما انجام می‌دهید «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا»؛ هیچ یک از آن‌ها در این سطح به خدا نمی‌رسد «وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ» ببینید عمل به عامل گره می‌خورد و بالا می‌رود، این است که به خدا می‌رسد که در بحث «إِنَّمَا يَنْتَقِبُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» در آن جا توضیح مفصل داده شد که عمل و عامل به هم گره می‌خورد و این تقوی از شما به خدا می‌رسد؛ لذا این‌که «كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ»؛ می‌گوید که این حیوانات را برای شما تسخیر کردیم، برای

شما رام شدند. حتی این رام شدن حیوانات را هم خدا در بستر دیگری می‌بیند، روی خر می‌نشینی و این خر راه می‌رود به خاطر این است که «لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ»؛ که شما تکبیر خدا را بگویید و خدا را بزرگ می‌کنید به واسطه‌ی هدایت‌هایی که شما کرده است، نعمات خدا را ببینید، این‌ها همه نعمات خدا است «لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ» این خیلی مهم است که «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَآؤَهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ» لذا مانعی ندارد که شما با هم‌دیگر پول بگذارید، یک گوسفند قربانی کنید، از شما قبول شود و از من قبول نشود. چون که قرار نیست این گوسفند به سمت خدا برود! این به سمت معده‌ها می‌رود. می‌خواهم در جواب سؤال شما بگویم که ممکن است بخواهد شراب کند که گفته: «قربا قرباناً» و نگفته است «قرباً قربانین»! علی القاعده باید بگوید قربانین چون دو قربانی می‌دهد. در این اشراب معانی دیگری هم وجود دارد، از این غافل نشوید!

این کار در قرآن فراوان است، یعنی یکی دو قسمت هم نیست! بگردید و ببینید که در کدام قسمت‌ها می‌خواهد مطلب جدیدی بگوید^۱.

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» یک نکته‌ای را که علامه ذیل این آیه می‌گوید و من می‌خواهم این نکته را نقل و نقد کنم، این است که، ایشان جریان هابیل و قابیل که قابیل هابیل را با بیل یا وسایل دیگری کشته است، این جریان را می‌خواهند با جریان کشتن حضرت خضر آن غلام را، شبیه‌سازی کنند، خیلی تشبیه این دو به یکدیگر سخت است ولی از یک زاویه‌ای. از کدام زاویه؟ در سوره کهف، آیه ۸۱ نگاه کنید. می‌دانید که کاری که حضرت خضر می‌کند یک کاری است براساس باطن است یعنی قضاوت براساس باطن است و ما مجاز به این‌طور قضاوت‌ها نیستیم مگر به امر معصوم و به نیت معصوم خروج از قاعده داشته باشیم و اگر نه کسی یک چنین کاری نمی‌تواند بکند، آن غلام را که می‌کشند و بعد می‌خواهند ماجرا را توضیح بدهند می‌گویند که «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يَرُوهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا»؛ پدر و مادر این غلام مؤمن بودند و من ترسیدم که این فرزند، فرزند ناخلفی باشد و آن دو را به طغیان و کفر بکشاند، «فَأَرَدْنَا أَنْ

يُبْدِلُهُمَا رَبُّهُمَا»؛ ما خواستيم براي آن دو که پروردگارشان ابدال کند «خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَ أَقْرَبَ رَحْمًا»؛ خدا اين را با يك بچه‌ی ديگري که از آن پاک‌تر است و نزديک‌تر به پدر و مادر خویش است، اين فرزند بايد برود تا آن فرزند بيايد،

غير از اين معانی معرفتی که در آن است که خدا خیلی وقت‌ها بايد یک بلایي سر یک شخصی بيايد تا یک چیزی به او بدهد. اين که چرا عالم به اين صورت است؟ «گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر». عالم اين مدلی است، گاهی اوقات بايد یک کسی بميرد تا یک اتفاقی بيفتد اين دو به هم لينک هستند، لذا یکدفعه یک نفر می‌ميرد و اين نفر که مرد، انگار راه باز می‌شود که اتفاقات پشت سر آن بيفتد! مثلاً اتفاقات خوبی که خدا برای آدم تقدير کرده است، اين اتفاقات بيفتد حتی خدا می‌خواهد یک فرزند صالح به اين‌ها بدهد، اين بايد برود تا یک فرزند صالح بيايد. ممکن است بگوئيد مگر دست خدا کوتاه می‌شود اگر یک فرزند صالح بدهد؟! نه! ولی به اين صورت است. خلاصه فضولی در کار خدا موقوف! اين که خدا به چه صورت ما را می‌خواهد تدبير کند؟! ما نوک بينی خود را هم نمی‌توانيم ببينيم، بعد می‌خواهيم راجع به کل عالم نظر بدهيم!

به هر حال علامه از اين بُعد جريان کشته شدن هابيل را به کشته شدن آن غلام به دست خضر تشبيه کرده‌اند. به اين سبک که هابيل از خود دفاعی به خرج نداده است و گفته: «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ» (مائده: ۲۸)؛ اگر دست دراز کنی، من دست دراز نمی‌کنم، انگار که گفته است بيا و من را بکش! پيشی بيا من را بخور! من هيچ دست دراز نمی‌کنم و کاری هم نمی‌کنم تا کشته شود، فديهی اين کشته شدن اين است که خدا حضرت هيت الله، شيث پيغمبر را به آدم بعد از کشته شدن هابيل می‌دهد. می‌دانيد که هبة الله خیلی هم جالب است می‌دانيد که یکی از اسماء حضرت علی است که خیلی هم روی اسم خودشان مانور داده‌اند که من هبة الله هستم اين که ماجرای خود را به جريان آدم ابوالبشر گره زدند؛ چون می‌دانيد که فرزندی که از آدم به عنوان پيامبر ماند همين شيث هبة الله است، حال شيث يا شيث! از اين جهت

خدا می‌خواسته است که هابیل را ببرد، من باب این‌که گمان کنید هابیل آدم بدی بوده است، بلکه باید می‌رفته است تا کار به دست شیث هبه‌الله برسد، یا در ماجرای فوت ابراهیم، فرزند پیامبر برخی چنین تحلیل‌هایی دارند که ابراهیم باید می‌رفته است تا کار به دست حضرت علی برسد. یعنی هیچ آلترناتیوی نبوده است و هیچ کسی راجع به نسل پیغمبر فکر نمی‌کرده است، نسل پیغمبر همین است، علی و اولاد علی.

منطق دین دفاع از جان است به عنوان امانت خدا

این تحلیل به این شکل، از ابعادی درست است که ممکن است هابیل، فدیهِ هبه‌الله شده است. منتهی مراتب آیه این را نمی‌گوید، ببینید آیه اصلاً در مقام حکم بطونی نیست که هابیل گفته است: پیشی بیا من را بخور. گفته تو بزن و من را بکش من هیچ کاری نمی‌کنم! آیه این را نمی‌گوید! آیه نمی‌گوید اگر تو شروع کنی به برادر کشی، من از خود دفاع نمی‌کنم! آیه نمی‌گوید که من از خودم دفاع نمی‌کنم، گفته است که من برادر کشی نمی‌کنم، من شروع به برادر کشی نمی‌کنم؛ یعنی این حکم اصلاً بطونی نیست، بلکه بر اساس ظواهر است، من که نمی‌توانم مادامی که او برادر کشی نمی‌کند من پیشدستی کنم و او را بکشم، حال که تو می‌خواهی من را بکشی من زودتر تو را بکشم، من این کار را نمی‌توانم بکنم! می‌خواهد بگوید که اگر تو برادر کش هستی، من برادر کش نیستم نه این‌که از خود دفاع نمی‌کنم! اتفاقاً روایت دارد که هابیل در غافلگیری کشته شد، حال اگر به روایت هم کاری نداشته باشیم، آیه این را نمی‌گوید که برخی می‌خواهند این منطق را از آن دریاورند که ببینید این داستان تمثیل از آدم یعنی این‌که یک آدم Inice که اگر این طرف صورتم را سیلی زدی، من آن طرف را می‌آورم! این منطق دین نیست! انسان باید از خود دفاع کند، مال و جان آدم برای خود او نیست که بخواهد آن را به تاراج بگذارد، یا آن را حراج کند! مال و جان امانت خدا است در دست آدم، و حق دفاع نکردن از خود را ندارد! لذا این چیزی که در آیه آمده است، آیه را هم که نگاه می‌کنید، می‌بینید خالی از این معنا است؛ یعنی آیه چیزی

نگفته است، آیه گفته است «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ»؛ من زودتر دست دراز نمی‌کنم تا برادرکشی کنم، من این گناه را شروع نمی‌کنم، ولی اگر ببینم که می‌خواهی به من حمله کنی من از خودم دفاع می‌کنم.

نکند این منطق رواج پیدا کند که همین بهانه‌ها کلاً به دشمن فرصت می‌دهد! شما در آن آیه داریم که «وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ» (انفال: ۵۸)؛ یک زمان است که همه سر قراردادها ایستادیم «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ» (توبه: ۷)؛ مادامی که آن‌ها سر قرارداد ایستادند شما هم سر قرارداد بایستید با هر کافری هم که بود! یک زمان این‌طوری است، ولی یک زمان است که یک حماقت می‌شود و آتش بس یک طرفه! که یک طرف هر کاری دلش می‌خواهد می‌کند و یک طرف روی قرارداد ایستاده است! او هر کاری می‌کند و این روی این قرارداد و پیمان‌های اجتماعی ایستاده است! هنوز روی موازین حقوق بشر فکر می‌کند، آن یکی دارد ریشه‌ی حقوق بشر را شخم می‌زند، یعنی هر کاری می‌کند، بعد این طرف روی پیمانی که در حقوق بشر امضا کرده است، می‌گوید: شما از حقوق بشر تعدی می‌کنید، این حقوق بشر نشد!

این‌جا آتش بس یک طرفه است. او در غزه هر غلطی می‌خواهد می‌کند، ولی وقتی شما می‌خواهی به صورت خاصی به این‌ها اسلحه برسانی، می‌گویند حقوق بشر و پیمان‌های...! که این در متن قرآن؛ یعنی آتش بس یک طرفه! «وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً»؛ اگر ترسیدی از قومی که به شما خیانت کند «فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ»؛ تو هم آن قرارداد را جلوی آن‌ها بیانداز! برویم و در یک زمین با هم بحث کنیم «عَلَى سَوَاءٍ»؛ پشت یک میز بنشینیم و با هم صحبت کنیم شما بالا ننشین و من پایین بنشینم! که تو از آن بالا با من درشت صحبت کنی! پشت یک میز می‌نشینیم و با هم صحبت می‌کنیم. شما اگر در این زمینه قراردادی ندارید ما هم قراردادی نداریم. حال ممکن است در عرف دیپلماتیک یک حرف‌های دیگری هم بزند، ولی باید به این موضوع حواس ما باشد که فریب این داستان حمله‌های یک طرفه را نخورند! که یک نفر مدام خبط و خطا می‌کند و یک نفر

روی پیمان‌های خود باقی مانده است! این درست نیست! لذا آیه هم خالی از این معنا است. او فقط گفته است اگر دست دراز کنی من دست دراز نمی‌کنم، من برادرکشی را شروع نمی‌کنم من از خدا می‌ترسم، خدا مانع است که من شروع کننده باشم.

تا دشمن کاری نکرده حق کاری ندارید و باید فقط رصد کنید

این هم نکته‌ای است که انسان مجاز نیست که مادامی که شخصی کاری نکرده است کاری بکند. شما می‌توانید کاملاً رصد کنید «وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ» (توبه: ۵)؛ در رصدگاه‌ها بنشینید و همه‌چیز را هم چک کنید، همه‌ی عِدّه و عُدّه‌ی دشمنان و فتنه‌گران را محاسبه کنید ولی مادامی که کاری نکرده است شما نمی‌توانید برای او مشکلی به وجود بیاورید! و هنوز کاری انجام نداده است شما به او حمله کنید!^۲

شما سوره انفال را بیاورید، آیه ۶۱، از آیه‌ی ۶۰ که آیه‌ی معروفی است که شما تمام استعداد خود را باید وسط بیاورید، آیه‌ی فوق العاده‌ای است «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»؛ هرچه استعداد و هرچه نیرو دارید باید به صحنه بیاورید «وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ»؛ تجهیزات نظامی و خیل مربوطه را هم باید بیاورید یعنی «تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ»؛ عدو خود و عدو خدا را با آن بترسانید. باید وسط صحنه بیاید «وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ»؛ و یک عده‌ی دیگری هم که شما نمی‌دانید این‌ها چه کسانی هستند! پشت درهای بسته چه کسانی توطئه می‌کنند! شما آن‌ها را نمی‌شناسید، ولی خدا این‌ها را می‌شناسد، شما همین‌که استعداد را وسط کار، وسط صحنه می‌آورید یک کسانی خواهند ترسید که برای شما اصلاً قابل محاسبه نیست!

۹۰٪ آیات انفاق، هزینه کردن برای نظام اسلامی است

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» که بحث انفاق فی سبیل الله است. اگر ببینید در قرآن می‌بینید که در بیش از نود درصد از موارد انفاق فی سبیل الله، کمک به نظام اسلامی است که اگر این‌ها را بگذارید کنار آیات منافقون و بحث «لَا تُنْفِقُوا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ

يَنْفِضُوا» (منافقون: ۷) معلوم می‌شود، آیات انفاق را نگاه کنید. آن که به شدت در انفاق توصیه شده است، انفاق و هزینه‌ی نظام را پرداخت کردن است! آدم هزینه‌ی نظام را بپردازد، هزینه‌ی حکومت اسلامی را بدهد، این است که خیلی مهم است «يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ»؛ حال این‌هایی که شما بالاخره از آن می‌ترسید و با آن می‌جنگید «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ، فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ اگر بال برای صلح و سازش بگسترانند. اگر دست خود را باز کرد شما هم دست خود را باز کن و همدیگر را بغل کنید «وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ دست باز کن و توکل کن، چون نمی‌دانی که آن که دست باز کرده است، یک زمان است مانند اوبامای نفهم است که دست دراز می‌کند به سمت دوستی با مردم ایران، واقعاً نفهم است و از سر نفهمی است، و کسانی که می‌خواهند دست خود را در دست این بگذارند! یعنی او این کارد را پشت خود پنهان کرده است و دست دراز کرده است! خوب این چه دست دراز کردنی برای دوستی است؟! این‌ها که هیچ! گاهی می‌بینید طرف کوتاه آمده است و دست خود را عقب کشیده است «فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» بعد آن هم گفته است:

صلح کن و به خدا بسپار!

«وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ»؛ اگر از این کار می‌خواهد فریب دهد دیگر وظایف خدا را خودت انجام نده! یعنی شما روی هیکل ورزشکاری خدا حساب کن! تو وظیفه‌ی خودت را در قبال این کار انجام بده! وظیفه‌ی تو این باشد که «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ این کار را انجام بده! حال اگر این کار را می‌خواهی انجام دهی «وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ»؛ یعنی این که تو را می‌خواهد فریب دهد «فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ»؛ این جا خدا کفایت می‌کند، یعنی من می‌توانم همه چیز را رصد کنم ولی نمی‌توانم عمل کنم، یعنی طرف را بگیرم و او را به زندان بیاورم که نکند او می‌خواسته کاری بکند! در همان مناظرات در لبه‌های افراط آن هم گاهی

می‌آیند و این هم به خاطر این است که اول حکومت اسلامی است و خیلی وقت‌ها هنوز کار دست بعضی نیامده است^۳

ولی این قدر هست که می‌دانی خبری نیست، چیزی هم به دست نیاوردی، ولی چون صرفاً احتمال می‌دهی، مدام پپله می‌کنی، مدام شکنجه می‌کنی و عذاب می‌دهی، زندان می‌اندازی؟! این‌ها را به دست خدا بسپار! تو کاری را که باید انجام دهی انجام بده، این حرفی بوده است که تا به حال چندین بار در مدرسه با هم زدیم!

تو تا دم در که وظیفه تو است بدو! این که در باز می‌شود یا نمی‌شود، کار نداشته باش! که یوسف کسی است که تا در می‌دود، حالا از آن طرف در باز می‌شود نه این که در باز می‌شود، و یوسف می‌دود! اگر به این صورت باشد که وظیفه‌ی شرعی خود را انجام داده است این کار مهمی نیست! هر کسی هم همین کار را باید بکند. حسن یوسف این است که به سمت در بسته‌ای می‌دود که باید آن زمان در باز باشد، من وظیفه‌ی خود را تا همین جاست و انجام می‌دهم. من تا این حد وظیفه دارم.

«وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» (انفال: ۶۲) او کسی است که به دست خودش تو را تأیید می‌کند «وَإِلَّا لَمُؤْمِنِينَ»؛ با مؤمنین هم تو را تأیید می‌کند. یعنی، مؤمنین ید الله می‌شوند، دست و بازوی خدا می‌شوند که پیامبر را کمک کنند نه «هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ وَ أَيْدَكَ الْمُؤْمِنِينَ» این نیست! «هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» مؤمنین کمک حال و ید خدا می‌شوند که خدا دارد کمک می‌کند، ولی به دست مؤمنین کمک خود را می‌آورد. لذا خدا کمک می‌کند ولی به دست مؤمنین.

پس آن حرف علامه را در این جا فکر می‌کنم حرف غیر تامی است.

(سؤال) شاید یک چنین چیزی باشد، شما سوره آل عمران، آیه‌ی ۱۸۳ را بیاورید یا نبی خدا خبر داده است یا این‌ها تقاضاهایی داشتند و این تقاضاها توسط خدا مورد قبول قرار می‌گرفته

است «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدُ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ»؛ این‌ها می‌گویند خدا یک چنین پیمانی با ما داشته است، این‌ها یک چنین حرفی می‌زنند که ما به رسول ایمان نیاوریم مگر این که یک قربانی بکشیم، آتش آن را بلعد؛ یعنی آتش این را بخورد، این را برای بهانه‌جویی می‌گویند. خدا می‌گوید: «قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالذِّكْرِ قُلْتُمْ»؛ رسل آمدند با همین چیزها، با همین بیّنات، با همین مواردی که شما می‌گویی آمدند، یعنی برای بستن بهانه‌جویی‌هایی... در بهانه‌جویی‌ها را بستند. این‌طوری هم آمدند؛ یعنی شما رسل را این‌طوری هم امتحان کردید که گفتید: قربانی بکشید اگر آتشی آمد و آن را خورد و سوخت یعنی این‌طور... ولی این چه طریق شناخت رسالت است؟

ولی خدا گاهی پابه‌پای بهانه‌جویی‌ها می‌آمده است برای این‌که کار را تمام کند «قُلْ قَلِيمٌ قَتَلْتُمُوهُمْ» چرا این‌ها را کشتید اگر راست می‌گویید؟! این‌طوری هم آمدند، آن‌طوری هم آمدند.^۴ این که در روایات آمده است که آتش قربانی هابیل را بلعید و قربانی قابیل را نبلعید، این برای این‌ها علامتی بود که مثلاً قربانی هابیل پذیرفته شد و قربانی قابیل پذیرفته نشد. این می‌تواند باشد حال به چه صورت؟ یا علامتی وجود داشته است، یا خدا به نبی خدا خبر داده است. به هر جهت نبی کنار دستشان بوده! چند نفر که بیش‌تر نبودند.

صلوات!

۱ . مراجعه کنید به بحث «فضحکت»

۲ . مجلس خبرگان یک کلیبی دارد، آن را دیدید؟ راجع به بحث شکنجه یک کلیپ تصویری است آن را ببینید! رئیس مجلس آقای منتظری است، آقای بهشتی هستند، آقای منتظری هستند، آقای باهنر، آقای سبحانی، آقای مکارم هستند، آقای جوادی هستند، همه با ریش‌های مشکی در آن خبرگان اول قانون اساسی نشستند و راجع به بحث شکنجه، در آن جا یک بحث دقیقی دارند. هم از طرف آقای بهشتی و هم از طرف آقای سبحانی، یک مناظره‌ای هم درمی‌گیرد و بعد... آن را باید ببینیم و پخش کنیم ندیدید؟ هیچ کدام ندیدید؟ چیز معروفی است. اگر دست من آمده یعنی دست خواجه حافظ شیرازی هم افتاده است! به هر جهت ببینید!

۳ . آقای بهشتی در آن جا صحبتی می‌کنند که آقای مشکینی به آقای بهشتی اعتراض می‌کنند. آقای بهشتی می‌گویند که شکنجه حتی در حد سیلی زدن هم برای کسی که می‌دانی توطئه کرده، درست نیست، کلاً شکنجه درست نیست. حتی می‌دانی که این اطلاعاتی دارد که... آقای مشکینی بلند شد و گفت: آقا یک نفر است، پنج تا شش تا مسئول مملکت را کشته است و در صدد کشتن یک عده هم

هست، شما می‌دانید که این می‌داند، آیا یک سیلی نباید به این فرد زد که جلوی این فتنه گرفته شود؟ یک کس دیگری هم می‌گوید: خود این حکم مجوز از آن طرف است. آقای بهشتی می‌گویند که: ولو در حد سیلی زدن، این مجوز می‌دهد به کسی که هر غلطی می‌خواهد بکند! بعد یکی از آقایان می‌گوید: این که مجوز می‌دهد به هر کسی که هر غلطی بخواهد بکند! مثلاً من می‌توانم مسئولین مملکت را بگیرم و بکشم بعد هم به من می‌گویند که تو کشتی می‌گویم: بله، می‌گویند: که تو می‌دانی چه کسی کشته است؟ می‌گویم: بله، می‌گویند: بگو، می‌گویم: نمی‌گویم! خوب این خود یک مجوز از آن طرف نیست؟ آقای سبحانی، یک استدلال فقهی در مقابل آقای بهشتی می‌کند که استدلال آقای سبحانی درست است و آقای بهشتی آن را قبول نمی‌کند. من فکر می‌کنم که خود آقای بهشتی تحت تأثیر آلمان بوده‌اند، و این که اول حکومت اسلامی بوده، می‌گویند: بگذارید همه‌ی مسئولین کشور ما را بکشند ولی شکنجه نمی‌دهیم ولو سیلی هم نمی‌زنیم این را آقای بهشتی تصریح می‌کنند، آقای بهشتی روی این بحث تصریح دارند. ایشان در آن جا ادعا می‌کنند که ما چنین سیره‌ای نداریم، چنین چیزی در فقه و سیره نداریم. آقای سبحانی، بلند می‌شود و یک استدلال قرآنی برای آقای بهشتی می‌آورد، «وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» (بقره: ۲۸۲) که می‌گوید: تحمل شهادت است یا ابراز شهادت است؟ که آقای بهشتی متوجه می‌شود که این جا جایی است که آقای سبحانی کار را در دست گرفت!

که حال بگذارید خود شما بعداً ببینید و یک تحلیلی روی آن انجام دهید، چند بار آن را ببینید، یک فیلم ده دقیقه‌ای، یک ربع است، چند بار بزنید و آن را از اول ببینید! تمام استدلال‌هایی که هر کس می‌کند را گوش کنید! خیلی جالب است، هم به جهت دید سیاسی مهم است، هم به جهت استدلال‌های فقهی که گاهی در آن وجود دارد مهم است و هم به جهت شناخت فضای حاکم بر آن زمان که یک شخصی مثل آقای بهشتی که برای خود کسی است، به همین راحتی ایشان وقتی آقای مشکینی می‌گوید: آقای مطهری را ترور کرده است، می‌گوید: آقای مطهری ترور شود بهتر است از این است که این اتفاق بیفتد؛ یعنی آقای بهشتی، تا این حد جلو می‌رود! که حال باید خود شما ببینید و یک قضاوتی کنید. قصد excrem کردن داستان را نداریم یعنی دیگر خیلی حالت‌های وحشتناکی که آقای بهشتی در آن جا فائل است. کاری به آن نداریم!

۴. فردی آمده بود گدایی کند گفته بود حیف که طبقه‌ی سوم هستم اگر پایین بودم به تو می‌دادم گفت: بالای تو را و هم پایین تو را دیدیم، اگر پایین هم بودی نمی‌دادی و بالا هم که هستی نمی‌دهی، خلاصه یعنی تو این کاره نیستی.